

نکودار ضیف و مسافر عزیز وزا سبیشان بر حذر باش نیز
مهمان را محترم شمار و مسافر را گرامی دار و نیز خود را از آسبیشان حفظ کن
«پرهیز که گزندی بتو نرسانند»

ز بیگانه پرهیز کردن نکوست که دشمن توان بود درزی دوست
از فریب بیگانگان احتراز جستن بقانون خرد درست و پسندیده است زیرا
تواند بود که خصم بیگانه بصورت یاریگانه نماید، ممکنست خود را دوست نشان دهند
و بدین ظاهر فریبنده دشمنی کنند و خصومت ورزند.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

غریبی که پرفتنه باشد سرش میازار و بیرون کن از کشورش
بشخص غوغاجوی و شورش طلبی که از مردم شهر تو نباشد آسیب مرسان او را
از ملک خویش بران.

تو گر خشم بروی نگیری رواست که خود خوی بد دشمنش در قفاست
در نسخه بجای نگیری، نرانی، مکتوبست و بهتر مینماید. اگر تو وی را
سیاست نکنی و کیفر سخت ندهی بفرمان عقل شایسته و درخورست زیرا همانا آن نهاد
زشت و سرشت ناپسند دشمنی سخت و خصمی سهمگینست که پیوسته بر پی اوست و هیچگاه

از وی دور نمیشود.

وگر پارسی باشدش زاد و بوم
بصنعاش مفرست و سقلاب و روم
زادوبوم باضافه «واو» بعداز «دال» بنظر بنده نرسیده اما «زادبوم» و «زادبوم»
درسخن فصحا دیده شده است حمیدالدین بلخی صاحب مقامات حمیدی گوید:

دل ما تنگ شد ز خانه تنگ
هر که بر زاد بود بند دل
رخت سوی فضا کشیم همی
آن کشد او که ما کشیم همی
نظامی فرماید:

رسیدند از آن مفرش سیم سود
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی فرماید:

چند گوئی مرا که مذمومست
آنکه از اصفهان بود محروم
هر که او ذم زادبوم کند
چون تواند که ذم روم کند
ولی اگر مسقط الرأس، زادگاه و مولدوی سرزمین پارس باشد او باقالیم دیگر
روانه مساز، تبعیدمکن.

هم آنجا امانش مده تا بیجاست
وهم در آنجا که، از باهداد تا نیمروز، بوی فرصت حیات مده و حالی بهلاکش
رسان چه سزاوار نیست که آشوبگر را از دیار خویش دور خواهی و بیرون کنی و روا
داری که بخته دیگر برود و فتنه آغازد.

که گویند بر کشته باد آن زمین
زیر مردم دیار بیگانه زبان پنکوهش گشایند و گویند آن سرزمین که ناکسان
و ناکارانی چنین زاید و پرورد ویران و زیر و زبر باد.



قدیمان خود را بیفزای قدر
که هرگز نیاید ز پرورده عذر

جاه و مرتبت دیرینگان در گاه خود را پیش ساز، و حرمت آنان رعایت
فرمای زیرا هیچگاه تربیت یافتگان و بر کشیدگان بیوفائی و دغلكاری نكنند و نمكخوار
نمكدان نمیشكند، بر كشیدن، یعنی ترقی دادن و افزودن منزلت. خاقانی:
فلك بخیره كشی بر كسی كشید كمان كه بر كشیده حق بود و بر كشنده ما
سوزنی:

بر خیره نه بر كشید اورشه شرق و چین بر لشكر خویش كرد لشكر كش و پهلوان

چو خدمتگزاریت گردد كهن حق سالیانش فرامش مكن
آنگاه كه یکی از خدمتگاران و فرمانبران تو سالخورده و فرسوده و ناتوان
گردد. ناصر خسرو:

دیر بماندم درین سرای كهن من تا كهنم كرد صحبت دی و بهمن
دیر بماندم كه شصت سال بماندم تا بشبائروز ها همیروم من
حقوق خدمت سنین متمادی، دیر سالان سالهای دراز اورا از یاد مبر.
گر اورا هرم دست خدمت بیست ترا بر كرم همچنان دست هست
اگر هرم (بفتح اول و ثانی) پیری و فر توتی اورا ناتوان ساخت و از انجام وظایف
خدمت باز داشت تو همانا مانند گذشته، بر بخشش و احسان توانا و قادری، و دست تو
گشاده است.

شنیدم كه شاپور دم در كشید چو خسرو بر سمش قلم در كشید
چنین استماع كردم كه آنگاه كه خسرو، شاید خسرو پرویز، بر مقرری شاپور،
گویا شاپور نقاش، رقم بطلان كشید و ناموی را از دفتر وظایف محو كرد شاپور سخنی نگفت
وزبان بگله و اعتراض نگشود.

چو شد حالش ازینوائی تباه نبشت این حكایت بنزدك شاه
ولی وقتی كه از تهیدستی و فقر و فاقه كارش سخت نا بسامان و حالش بسن پریشان
شد قصه بدین مضمون بخدمت شهریار نگاشت و عرضه داشت، قصه درین مورد بمعنی
عرض حال تظلم آمیز است بدان روزگار نجیب السدین شهر زوری مشهور بقصه دار

وزارت چند داشت، وقصه دار، آن باشد، که مردمان حاجات و تظلمات خویش را، در ایام هفته بنزد وی برند، و او آن شکایات و حوائج را در شب آدینه، بهنگام فراغت پادشاه، بروی عرضه دارد و جواب ستاند، و این دردودمان خوارزمشاهی، منصبی بزرگ بشمار آید. نقل از سیره جلال الدین ترجمه نگارنده.

چو بندل تو کردم جوانی خویش بهنگام پیری مرا نم ز پیش
چون روز کار جوانی و ایام شباب را در خدمت تو بسر آوردم و بیایان رساندم
اکنون که پیرو فروت شده ام مرا از آستان خویش مران و طرد مکن.



عمل کرد هی مرد منعم شناس که مفلس ندارد ز سلطان هراس
اگر عمل بکسی فرمائی و شغلی دهی بان ده که توانگری او را شناخته و دانسته
و دریافته باشی زیر آتهدست از پادشاه بیم و باک ندارد.

چو مفلس فرو برد کردن بدوش از و بر نیاید دگر جز خروش
اگر عامل و مباشر توفیق و نیازمند باشد و بگناه بودن اموال دیوان حکم کنی
که در بندش کشند و سرش از گرانباری غل و زنجیر بسینه آید از وی جز ناله و فریاد بر-
نخیزد و پیشیزی بدست نرسد.

چو مشرف دودست از امانت بداشت بیاید برو نساظری بر کماشت
آنگاه که عامل دست از درستکاری برداشت و پای در طریق خیانت گذاشت
واجبست که ناظری بروی نصب کنی تا نگران و دیده بان کار او باشد.

ور و نیز در ساخت با خاطرش ز مشرف عمل بر کن و ناظرش
اگر ناظر نیز با اندیشه خیانت کار گزار دمساز و باوی هم آهنگ شد مشرف و
ناظر هر دو را از شغل معزول گردان.

خدا ترس باید امانت گزار امین کز تو ترسد امینش مدار
آنکه وی را مقصد شماری باید از ایزد یکتا بپراسد تا امانت را ادا کند و
بپردازد و آنرا که از تو بیمناک باشد امین مشناس.